

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

یازدهم جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۵۵

قصائد

- ۵۱ -

در مدح تیمور شاه درانی

نوبهار آمد و شد طرف چمن خلدمثال
سبزه گسترده کنون فرش طرب میلامیل
چشم بگشای و خود آرائی آفاق نگر
باغ بنهاده به سر از گل حمراء افسر
(آبرد از باد صبا دست فشان چون رقااص
آب بر طرف چمن ریخته، سقای سحاب
می کشد دامن دل، باغ به صد استعجال
حبذا! سایه بید و قسح مالامال
که همی دل برد از خلق به صد عجز و ذلال
کوه افکنده به پا زاب بلورین،^۱ خلخال
بلبل از مقدم گل، نغمه کنان چون قوال
گرد از دامن ره، روفته فرّاش^۲ شمال
نوبهار آمد و شد طرف چمن خلدمثال
سبزه گسترده کنون فرش طرب میلامیل
چشم بگشای و خود آرائی آفاق نگر
باغ بنهاده به سر از گل حمراء افسر
(آبرد از باد صبا دست فشان چون رقااص
آب بر طرف چمن ریخته، سقای سحاب
می کشد دامن دل، باغ به صد استعجال
حبذا! سایه بید و قسح مالامال
که همی دل برد از خلق به صد عجز و ذلال
کوه افکنده به پا زاب بلورین،^۱ خلخال
بلبل از مقدم گل، نغمه کنان چون قوال
گرد از دامن ره، روفته فرّاش^۲ شمال

^۱ "استعجال": کلمه عربی - مصدر باب "استفعال" - و در معنای "شتاب خواستن" یا "طلب عجله کردن"

^۲ "خلخال": کلمه عربی و در معنای "پای زیب"

^۳ این دو مصراع در نسخه اصل موجود نیست

برد از باد صبا دست فشان چون رقااص کوه افکنده به پا زاب بلورین خلخال

چون دل بوالهوسان، در خم زلف دلبر
گل طبق کرده پر از دُرّ که به آئین نیاز
شاه جمشیدنشان، گوهر بحر دولت
شاه تیمور^۵ فلک مرتبه و کیوان فر
آنکه چون خامه جودش کند آهنگ مسیر
وان، که چون بحر کفش موج زند روز سخا
عرصه همت او هست بدان^۶ گونه وسیع
سزدش از ره تمکین به گه مجلس و بزم
گه نهد افسر آمال، به فرق فغفور
آفتاب سپرش در فلک فتح و ظفر
آتش خشمش اگر شعله بر افلاک زند
روز هیجا، که نهد پای، همایون به رکاب
پرچم نیزه به گردون رود، از دست یلان
کوبش^۷ گرز کند جسم زره را، چو سپر
از پس و پیش برابند علمها، به سپهر
او چنان حمله برد، بر سر اعدا چو پلنگ
تیغ الماس چو در رزم برآرد ز نیام
رُح ثعبان^۸ و ش^۹ او سر چو برآرد به سپهر
هر، که از درگه او روی ارادت پیچد
وان، که در پیشگه خدمت او گیرد جای
ای بزرگی، که ز اسباب بزرگی، یزدان
دست بخشنده و سرپنجه^{۱۰} رمح^{۱۱} تو، درید
پُرده ای، بخشش و مردانگی حاتم طی

پای گلها همه، در سلسله آب زلال
ریزد اندر قدم داور دارالجلال
مَلک مَلکستان، نیر اوج اقبال
که بود در صفت مدحت او ناطقه لال
گُم شود از ورق روی زمین، حرف سؤال
زورق فقر^{۱۲} شود غرق به گرداب^{۱۳} نوال
که به حدّش ز دویدن، نرسد رخس خيال
شایدش^{۱۴} از سر تندى به صف رزم و جدال
در کشد خاتم اقبال، ز دست جیبال
آفتابی ست، که هرگز نپذیرفته^{۱۵} وبال
نسر طائر فتد از بام فلک بی پر و بال
برکشد تیغ چو خورشید، به آهنگ خیال
نالۀ کوس به کیوان رسد از زخم دوال
کاوش تیر کند قرص سپر را غربال
در چپ و راست بتازند، سپاه^{۱۶} آجال
نرود از پی نخجیر، بر افراز جبال
گوئیا بر سر خورشید منیر است، هلال
برکشد ناله ذنبین^{۱۷} فلک، همچون مال
چرخ کوبد سرش از کینه به زخم گویال
چون جدی کوبد بختش بود ایمن ز زوال
همه چیزیت عطا کرده، مگر مثل و همال
به گه بزم و گه رزم، به صد استقبال
جوشن مردی و مردانگی رستم زال

^۴ "شمال" عیناً به معنای معمول امروزی ما و در معنای "باد" استعمال شده است، که در فارسی امروز ایران از رواج افتیده .

^۵ "تیمور" باید درینجا به "او مطول" (کشدار) تلفظ گردد، نه چنان که معمول است و به "او معدوله" اداء می گردد

^۶ فرق

^۷ "نوال": لغت عربی و در معنای "بخشش"

^۸ ب. به گرداب وسیع

^۹ "شاید": این کلمه درینجا در معنای اصلی خود به کار رفته است، که در معنای "لازم است" یا "سزاوار است" می باشد

^{۱۰} "وبال": کلمه عربی و در معنای "رخوت" و "سستی عاقبت"

^{۱۱} "کوبش": اسم مصدر از "کوفتن - کوبیدن"

^{۱۲} "آجال": کلمه عربی و جمع کلمه عربی "اجل"، که در معنای "مهلت" است.

^{۱۳} "ثعبان": کلمه عربی و در معنای "ازدها"

^{۱۴} "ذنبین": اصلاً به فتحین، که درینجا باید به سکون نون تلفظ گردد، تثنیه "ذنب" است، که در معنای "ذنب" می باشد

^{۱۵} الف. قهر تو درید

ماه را جای در اصطبل تو، در سُم ستور
خضم از هیبت نام تو بدان سان، لرزد
پیش حلم تو نباشد ز ادب مادح، اگر
شاه انجُم^{۱۸} بزند^{۱۹} پای به تخت مشرق
اختران را نبود پیش سریر تو، وجود
آسمان در صف خُدام تو، سرهنگی پیر
توسن سرکش گردون به تواضع هر ماه
بیش ازین بی ادبی، می نکنم در خدمت
تا ز مشرق مه و خورشید براید هر روز
منزل مهر در ایوان تو بر صف^{۱۶} نعال
که به هنگام سحر بیدُن، از باد شمال
گوید از کوی سخن از ره تشبیه و^{۱۷} مثال
تا بگیرد سحر از روی همایون تو، فال
بحر و کان را نبود نزد یمین تو، مجال
دوجهان دربر ایام تو، یک لحظه خیال
نعل سیمین پی شبرنگ تو آرد ز هلال
که فزونی سخن، موجب رنج است و ملال
تا ز گلزار، گل و لاله براید هر سال

گلشن هستی عمر تو، مبیناد خزان!!!

اختر دولت بخت تو، مبیناد زوال!!!

^{۱۶} "نعال": کلمه عربی و در معنای "پائین مجلس" یا "کفشکن"

^{۱۷} ب. پیشینه مثال

^{۱۸} "شاه انجم": کنایتهی ست از "آفتاب"، که گوئی "پادشاه ستارگان" است - "انجم" جمع عربی کلمه عربی "نجم" است و "نجم" در

معنای "ستاره"

^{۱۹} الف. نزند